

پیش از اسلام - پس از اسلام

قیام های مردمی در ایران

و نقش آفرینی مذهب در آن ها

سرگذشت اتحاد استبداد، سلطنت و مذهب در برابر قیام و اصلاحات در ایران، جان مایه تاریخ ایران است. هر دودمانی که سقوط کرده، تا آخرین لحظه دمار از روزگار مردم ایران برآورده و در این جدال، که به بزرگترین قیام های مردمی انجامیده مذهب گاه به همت اندیشه ها و جرقه های نو در درون آن، در کنار مردم بوده و بیش از آن، علیه مردم و در کنار دربار سلطنتی. از میان مردم، رهبرانی برخاسته اند که رسم و آئینی اصلاحی را در قالب مذهب به میدان آورده و در دل مردم جا باز کرده اند، اما در نهایت این نواندیشان دینی نیز یا جذب قدرت شده اند و یا آن ها نیز با مردم یک سرانجام یافته و سرکوب شده اند. این سرگذشت، یعنی جدال "نو" با "کهنه" هم در مذهب و هم در بطن جامعه ایران عبرت آموز است و عجیب آن که تاریخ قضا و قضاوت در ایران نیز پیش از پیدایش محمد و اسلام تا کنون - از هخامنشیان تا جمهوری اسلامی - همین بوده است: دستگاهی در کنار قدرت مستبد! آنچه را می خوانید همین سرگذشت است که در سال های اوج قدرت دربار پهلوی دوم حزب توده ایران منتشر ساخت و امروز وقتی مرور می شود گوئی برای جمهوری اسلامی نوشته شده است. بخوانید:

قیام کاوه آهنگر علیه ضحاک ستمگر گرچه افسانه ای تاریخی است ولی این حقیقت را که مردم ایران زمین در برابر جور و ستم زیر درفشی که نمودار رنج و محرومیت توده زحمتکش است گرد می آیند و به مبارزه می پردازند، مجسم می کند. تاریخ نویسان ایرانی و بیگانه با تحریف و تغلیط، بیشتر جنبش ها و قیام ها را زیر پرده جانبداری سیاسی و مذهبی خود پنهان کرده، به آن ها زمانی رنگ الحاد و زندقه و گاهی خیانت و فتنه گری زده اند. این قیام ها و جنبش ها را که به پیش از اسلام، بعد از آن تا آغاز قرن بیستم و سرانجام قرن معاصر باز می گردد، باید از زیر خاکستر قرون و اعصار بیرون کشید و زنگ زمان و پلیدی های تاریخ سازان را از آن ها زدود.

پیش از اسلام

در 529 ق.م **کوروش** پایه گذار دولت هخامنشی در جنگ های شمال شرقی ایران با سکاها، کشته شد. **کبوجیه** جانشین او که شاهی ستمگر و تا حد جنون خونخوار بود، ستم بر توده های مردم و اقوام تابع را که به زور کوروش محکوم نظم تحمیلی او شده بودند، تشدید کرد. لشکرکشی او به مصر آخرین رمق کشاورزان و مردم مغلوب را کشید و زمینه را برای شورشی همگانی فراهم کرد. **داریوش** در کتیبه بیستون می گوید:

" بعد از رفتن او (کبوجیه) به مصر مردم از او برگشتند..."

شورش ها آغاز شد و **بردیا** که به قول قابل تردید داریوش مغی شورشی بود، در غیبت کبوجیه به تخت نشست و برای آرام کردن مردم مالیات ها بخشید و از سربازگیری چشم پوشید. داریوش و نجبای بزرگ همدست شدند و با توطئه او را کشتند و داریوش با مکر و فریب به تخت نشست. شورش ها بزرگ شد و حتی پارس زادگاه شاهان هخامنشی را نیز در بر گرفت. داریوش در کتیبه بیستون شمه ای از این قیام ها را در بند دوم چنین نقل می کند:

" زمانی که من در بابل بودم این ایالات از من برگشتند: پارس، خوزستان، ماد، آسور، مصر، پارت (خراسان) مرو، گوش (افغانستان) مکائیه."

داریوش از 9 مهر ماه 522 تا 19 اسفند 520 ق.م به سرکوبی این جنبش ها مشغول بود.

سپتامان 327-329 ق. م

اسکندر سلسله هخامنشیان را که از درون پوسیده بود نابود کرد، دارا را کشت ولی در حرکت خود به شرق همه جا به مقاومت های سخت برخورد، از جمله سغد و باخترا (BAKHTERIA) یکی از سرداران جنگی او بنام سپتامان در راس جنبش همگانی مردم بیش از دو سال علیه مهاجم خارجی مبارزه دلورانه کرد. در این ناحیه مکرر مردم علیه ساتراپهای اسکندر قیام کردند. گرچه سرانجام نیروهای مجهز و ورزیده اسکندر این جنبش ها را سرکوب کردند ولی از این تاریخ اسکندر ناچار روش خشونت آمیز خود را به نرمش و ملاطفت بدل کرد.

جنبش مانوی 276-216 م

"این جامعه را ترک کن، تو از جانبداران آن نیستی، تو باید عادات و رسوم را منظم کنی و لذا بد را تحت تسلط درآوری".

این ندائی است که طبق آثار مانوی از جانب "شاه نور بهشت" که نام عالی ترین "نیکی" است در سن 12 سالگی به مانی رسیده. مانی در سال 216/217 م. در خانواده ای مذهبی از "ادریون مغتسله" بدنیا آمد و در بابل پرورش یافت. بطور کلی جامعه آن روزی به بندگان و کشاورزان (آزاد) در برابر شاه و شاهزادگان، مهان (بزرگان)، نجبا کوچک و دهگانان (نجبای ده) و پیشوایان مذهبی زردشتت تقسیم می شد. کشاورزان آزاد و یا بطور کلی زحمتکشان (آزاد) همواره در خطر بنده شدن بودند. هر آزاد که قادر به پرداخت مالیات نبود و یا در جنگ اسیر می گردید فوراً به بنده تبدیل می شد و چون جنگ ها از دوران اشکانیان تا ساسانیان و قحط و غلامی مداوم بود، سیلی از آزادان به طرف بندگان روان بود. بندگان مانند کالا بفروش می رسیدند. اختلافات مذهبی بین زردشتیان، عیسویان، یهودان نیز به این وضع آشفته می افزود. این جامعه دارای دو قطب حاکم و محکوم که تضاد اصلی آن را تشکیل می دادند، بود. تضادهای دیگر از جمله تضاد بین شاه و نجبا و اشراف و دستگاه مذهبی، تضاد با دولت روم در غرب و با هیاطله در شرق، تضاد بین شهر و ده که نتیجه سیر تکامل جامعه بود بحران پایان حکومت اشکانی را تشدید میکرد. استخراج معادن، توسعه محصولات دستی و کارهای ساختمانی در شهرها و کارهای آبیاری و راه داری و نظائر آن با وضع عقب مانده دهات و وابستگی انسان های ده در تضاد بود. واکنش چنین وضعی در درون مانی ندائی است که به مانی می گوید:

" این جامعه را ترک کن، تو از جانبداران آن نیستی"

در مقابل جامعه ای چنین پر تضاد یا باید با مبارزه مثبت به تغییرات پرداخت و یا آنکه از آن دوری جست و در هر حال با آن نساخت و راه مبارزه منفی را در پیش گرفت. مانی راه دوم را برگزید. مانی پس از مسافرت به هند و آشنائی با مذهب بودائی سیستم جهان مذهبی خود را که التقاطی از مذهب زردشتی، بودائی و عیسوی و میتولوژی بود با دقت تنظیم کرد و در کتاب "شاهپورگان" اصول آن ها را بیان و هنگام تاجگذاری شاهپور اول به شاه هدیه کرد. مانی اصول اخلاقی خود را بر پایه فلسفی مثنویت: روشنائی و تاریکی که ازلی و ابدی هستند استوار نمود. در واقع این اصول (امتناع از قتل نفس حتی در مورد حیوانات، نخوردن شراب، دوری از زن و جمع نکردن مال) و واکنش در مقابل زندگی پر تجمل و پر از لذت طبقات حاکم و عکس العمل منفی در برابر بحران اجتماعی پایان حکومت اشکانی و آغاز حکومت ساسانی است. شاپور و هرمزد، نشر چنین مذهبی را تجویز کردند، زیرا با وجود مخالفت آن با شهوت پرستی و غارتگری و سود جوئی طبقات حاکم، از جانبی مردم را به

راه "معنویت" و "پاسیفیسم" سوق می داد و از جانب دیگر از قدرت مذهب زردشت می کاست. جنبش معنوی مانی به سرعت در جهان آن روزگسترش یافت و تبدیل به نیروئی شد که با وجود جنبه منفی آن با هدف های شاهان و نجبا و پیشرفت جامعه آن روزی وفق نمی داد. پیشوایان زردشتی و عیسوی که با هم دائماً در نبرد بودند، متحد شدند و در دوران شاهی بهرام اول که شاهی تن آسا و شهوت پرست بود در جریان محاکمه ای مسخره او را محکوم و مقتول نمودند 276 میلادی. از آن پس مانی کشتی آغاز شد و مغان مردم بسیاری را به نام زندک (زندیق) کشتند. مانویان درد و جانب شرق و غرب، در آسیای میانه تا سرحد چین و در غرب تا روم پراکنده شدند. در غرب گروه های مذهبی مسیحی تحت تاثیر مانویت مانند آلبیزوا و کاتار پدید آمدند که آن ها هم به علت ناسازگاری با وضع اجتماعی موجود و با منافع کلیسا قتل عام شدند. عناصری از افکار مانوی در ایران و بین النهرین تا زمان خلیفگان عباسی باقی ماند. بسیاری از ایرانیان روشنفکر مانند ابن المقفع به اتهام مانی گری کشته شدند و چون مانویت حربه ای برای مبارزه علیه خلفا زیر عنوان مذهبی تلقی می شد، منصور خلیفه عباسی سازمانی برای نابود کردن مانویان بوجود آورد که در راس آن "صاحب الزنادقه" قرار داشت. آثار فرهنگی مانویان از قبیل اصلاح خط، بسط و ترویج موسیقی مذهبی، نقاشی و مینیاتور و کتاب های متعدد به یادگار ماند و اکنون نیز تکه هایی از آثار فرهنگی آنان در دست است.

مزدک

در پایان قرن پنجم و آغاز قرن ششم میلادی جنبش بزرگی جامعه ایران را تکان داد که به صورت قیامی واقعی سی سال (24-494 م.) دوام آورد و تاثیر شگرفی در تکامل جامعه آن روز ایران بخشید. در قرن پنجم میلادی بحرانی که در آغاز قرن سوم- او اخر حکومت اشکانیان- آغاز شده بود تشدید گردید. کوشش موسسان سلسله ساسانی نتوانست مسئله بحران را بطور قطعی حل کند، فقط بروز یک قیام اجتماعی را که نتیجه منطقی وضع آن روز بود به تاخیر انداخت. در آغاز حکومت ساسانی تغییرات ذیل در جامعه ایران پدید آمد:

- 1 - شهرسازی به سرعت رو به افزایش رفت،
- 2 - روابط فئودالی به مقیاس زیادی فزونی گرفت،
- 3 - قدرت در دربار متمرکز شد.

این سه جریان در راه تکامل خود به موانعی جدی برخورد کرد که از خصلت جامعه آن روز ناشی می شد. کمبود زمین مانع رشد شهرها می شد، زیرا بیشتر زمین ها را اشراف و نجبا و دستگاه مذهبی در اختیار داشتند، دهاتی که کشاورزان در آن ها مشترکا کار و زندگی می کردند (ویس ها) تضعیف شده و فئودال ها برای تصاحب آن ها با کشاورزان در نبرد بودند، کوشش شاهان برای تمرکز قدرت و بالا بردن مالیات ها برای اداره امورکشور و امور جنگی با مقاومت شدید نجبا و دستگاه مذهبی روبرو گردیده بود. در دوران سلطنت پیروز (484-459 م.) قحطی بزرگی آمد و وضع را بدتر کرد. شاه ناچار شد مالیات های تازه ای وضع و حتی انبارهای غله را بین مردم تقسیم کند.

در سال 484 م. پیروز در جنگ با هیاطله شکست خورد و ایران مجبور به قبول خراج سالیانه سنگینی شد.

در دوران بلاش (488-484 م.) رومی ها از پرداخت خراج به ایران سرباز زدند و کار خرابی اوضاع بالا گرفت. به ناچار بلاش مالیات های سنگینی بر املاک (نجبا، اشراف، فئودال ها و دستگاه مذهبی) بست. آن ها هم متحداً علیه او قیام کردند و عزل و کورش

کردند. به این ترتیب بحران به اوج خود رسید. در چنین اوضاعی مزدک پسر بامدادان به تبلیغ مذهب خود که گویند موسسش زردشت خورک بابوندس بوده، پرداخت. عقاید مزدک بر دو گانگی مانوی استوار است:

روشنائی دانا و تاریکی نادان، به عبارت دیگر نیکی با عقل و بدی جاهل، این دو نیرو با هم در نبردند و چون روشنائی داناست سرانجام پیروز خواهد شد. وظیفه انسان مبارزه با بدی و کمک به روشنائی در نبرد او با تاریکی است. اهمیت مزدک در تبلیغ این فلسفه نیست، بلکه درخشش و فروغ او در بکار بستن این فلسفه در زندگی روزانه و اجتماعی مردم است که به آن روح و زندگی می بخشد. اساس تعلیمات اجتماعی مزدک دو چیز است:

یکی برابری و دیگری دادگری.

این دو شعار منعکس کننده تمایلات توده های مردم آن زمانست که باعث پیشرفت مزدکیت شد. " مزدک می گوید:

"آنچه مخالف روشنائی و موافق تاریکی است عبارتست از خشم و نفاق و چون ثروت و زن دو عامل اصلی ایجاد اختلاف بین انسان هاست، لذا لازم است که زنان آزاد و ثروت اجتماعی گردد."

مزدک می گوید:

"اگر کسی با این نظامات موافقت نکرد، او پیرو اهریمن است و باید با قهر آنچه را که باید بدهد از او گرفت." (نقل از دبستان المذاهب)

مزدک می گوید اهورمزد انعمات زیادی را به طور مساوی در دسترس انسان ها گذاشت و نابرابری از آنجا بوجود آمد که کسانی با قهر اموال دیگران را تصاحب کردند. مزدک مرد پرهیزکاری بود که مردم را به تقوی می خواند. اینکه او را متهم به اشتراک زنان و هرج و مرج در جنسیت می کنند نادرست است. در آن زمان شاهان و اشراف و فئودال ها هزاران زن زیبا را در حرم های خود مدفون کرده بودند، در حالی که توده های مردم غالباً از داشتن یک زن محروم بودند. اشتراک در زن در مذهب مزدک آزادی زنان و بازگشت به زندگی اشتراکی (ویس) هاست. گیرشمن باستان شناس برجسته فرانسوی می گوید:

"برنامه مزدک که به حق آن را کمونیسم ایرانی باید نامید، یک **انقلاب واقعی** بود. بسیاری از دانشمندان این جنبش را واکنش بندگان و نیم بندگان (کشاورزان وابسته به زمین) و همچنین عکس العمل ساکنان شهرها و حومه آن ها که سابقاً آزاد بودند، علیه فئودالیسم و دستگاه بنده ساز آن می دانند که به صورت مبارزه طبقاتی درآمد و علیه حرمسراهای اغنیا که در آن ها زنان متعدد محبوس بودند، اعتراض کرد."

مردم بسیاری به سرعت پیرو مذهب مزدک شدند و انبارهای غله و ذخائر اشراف و فئودال ها حتی خانواده سلطنتی، زمین ها و حرمسراها را از چنگ استثمارگران بیرون کشیدند. قباد پادشاه ساسانی که سلطنتش در برابر بحران اقتصادی و اجتماعی جامعه متزلزل بود، برای مدتی به مزدک و مزدکیان با دیده اغماض و تا حدی جانبداری نگریست، به جبهه متحد اشرافی- فئودالی روی خوشی نشان نداد و مالیات های سنگینی به زیان آنان وضع کرد. این دو نیروی ارتجاعی با هم متحد شده قباد را به زندان انداختند و به جای او برادرش (زاماسب) را برگزیدند. قباد از زندان فرار کرد و با کمک هیاطله که با او خویش بودند بار دیگر به سلطنت رسید (499 م.) و بشدت از نجبا و اشراف انتقام گرفت. جنبش مزدکی در این مدت پیش می رفت. اما همین که پایه سلطنت قباد محکم شد و نجبا و اشراف بقدر کافی ضعیف گردیدند و به قباد تسلیم شدند، بهانه ای بدست آورد و در محکمه مسخره ای حکم محکومیت مزدک و مزدکیان را صادر نمود. روحانیان زردشتی و مسیحی مانند دوران مانی بهم

پیوستند و حکم قتل او را از شاه گرفتند. جنبش مزدکی با قتل او و پیروانش به طرز وحشیانه ای سرکوب شد، اما افکار او اثر خود را حتی در قیام ها و جنبش های مردم ایران در دوران اسلام، باقی گذاشت.

نیم قرن بعد از مزدک افکار او الهام بخش جنبشی به رهبری پسر خاقان ترک گردید که واحه بخارا را تصرف کرد، اشراف و نجبا را براند و اموال آن ها را مصادره و تقسیم کرد و سپس سرکوب و رهبر آن اعدام شد.

در آغاز قرن هشتم میلادی خورزاد برادر شاه خوارزم در راس جنبش مزدکی قرار گرفت. دارائی ثروتمندان و اشراف را بین فقرا و محرومان تقسیم کرد. این جنبش را شاه خوارزم به کمک "قتیه" فرماند عرب در سال 712م سرکوب کرد.

شکست مزدکیت، اصلاحات قباد و انوشیروان برای مدت کوتاهی بحران جامعه را تخفیف داد، اما چندی نگذشت که بار دیگر با شدت بیشتری بروز کرد و زمینه را برای شکست در جنگ با اعراب فراهم نمود.

قیام ایرانیان علیه سلطه اعراب و اسلام خلافتی

اسلام با ادعای برابری و برادری برای توده ها به میدان آمد. سیدقربشی و سیاه حبشی را برابر می گذاشت، پرهیزکاری را تنها وسیله فضیلت می شمرد. این افکار در مقابل جامعه ای تبداری که با دقت ریاضی مردم را به طبقات ممتاز و محروم تقسیم می کرد، می توانست به آسانی پیروز گردد. از نظر نظامی نیز قدرت جوانی که در مرگ و زندگی سعادت و نیکبختی می دید و مسحور غنائمی می شد که شکوه و جلال دربار و طبقات ممتاز ایران در چشم انداز او می نهاد، می توانست بر سازمان نظامی دولتی که سر تا پا غرق در فساد و بی عدالتی، نفاق و شهوت رانی بود، پیروز گردد. چنین هم شد. مذهب زردشت در مقابل اسلام شکست خورد و شاهنشاهی ساسانی در برابر اعراب بیابان گرد از پای درآمد. یزدگرد آخرین شاه ساسانی در کشور خود تنها ماند و بدست یکی از اتباع خویش نابود گردید.

دیری نپائید که خلفا و فرماندهان عرب اصول صدر اسلام را زیر پا نهادند و امید توده های محروم را به یاس بدل کردند. قشر تازه ای از فئودال ها جانشین فئودال های گذشته شد و خراج و جزیه و انواع تحمیلات از طرف اربابان خارجی که ممالک مفتوح را غارت و ساکنان آن ها را بنده و برده می کردند، برقرار گردید. امویان توهین و تحقیر نژادی را نیز بر این همه افزودند و بار دیگر زمینه برای انواع مقاومت ها و جنبش ها آماده گردید. باید گفت که **تا انقلاب مشروطیت** تقریباً تمام جنبش ها رنگ مذهبی دارد و حاملین اصلی آن ها به ترتیب بندگان و کشاورزان هستند که در مواردی دهقانان و نجبای کهن بیاد دوران های گذشته بدان ها می پیوندند و مبارزه آن ها در دوران حکومت اعراب و ترکان جنبه ضد سلطه خارجی نیز دارد. اینک شمه ای از این جنبش ها:

ابو لوء لوء

ابو لوء لوء اولین اسیر ایرانی بود که نتوانست رفتار ناپسند و غیرانسانی اعراب را با کودکان و اسرای ایرانی تحمل کند و او که از جور مولای خود مغیره به عمر شکایت برده و داد

نستانده بود، عمر را با کاردی دو دمه از پای درآورد. ایرانیان از او شیعه ای ساختند و او را به شخصیتی تاریخی تبدیل کردند، اما در واقع او همچنان به مذهب اجداد خود باقی بود.

ایرانیان و مختار (692-683 م.)

ایرانیان از آغاز بروز اختلاف در امر خلافت برای تضعیف حکومت عرب استفاده کردند، به عباسیان علیه حکومت اموی کمک نمودند و سپس به آل علی در برابر عباسیان پیوستند و به اشکال گوناگون دستگاه حکومتی عرب را متزلزل کردند تا آن که قدرت آن ها را بکلی برانداختند. از جمله هنگامی که مختار بن ابوعبیده ثقفی به خونخواهی حسین بن علی برخاست موالی یعنی ایرانیان مسلمان بدو پیوست و ضربت سختی به خلافت اموی وارد کردند. از هشت هزار تن سپاهیان مختار کمتر از عشر آن ها عرب و بقیه موالی (ایرانی) بودند. قیام مختار بدست مصعب بن زبیر سرکوب شد.

ایرانیان و ابن اشعث (84-81 ه. ق.)

ابن اشعث یکی از سرداران عرب بود که به کمک مردم کرمان و بر حجاج فرمانده خونخوار عرب بشورید، بصره و کوفه را تصرف کرد و کار او به کمک موالی بالا گرفت چنان که حجاج از عهده او برنیامد و بین او و ابن اشعث هشتاد جنگ اتفاق افتاد. سرانجام سپاه تازه ای از شام به مدد حجاج آمد و ابن اشعث شکست خورد. در این جنگ حجاج به درجه ای در کشتار و بی رحمی افراط کرد که حتی خلیفه اموی او را سرزنش نمود.

ایرانیان و خوارج

جنبش ضد عرب در ایران موجب شد که ایران پناهگاه مخالفان اموی گردد. **خوارج در امر خلافت نظری دموکراتیک داشتند** و به دسته های چندی تقسیم می شدند. مردمانی دلیر و بی باک، در امر مذهب سختگیر و با ایرانیان که بیشتر طرفدار مذهب تشیع بودند اختلاف نظر داشتند. ولی همین که در جزیره، کار بر آن ها سخت شد گروهی به ایران آمدند و به کمک مردم علیه خلفا قیام کردند و با سرسختی با آن ها جنگیدند. فقط صفاریان که ایرانی و طرفدار استقلال ایران بودند توانستند خارجیان را در جنوب ایران سرکوب کنند. از سرکردگان معروف خارجیان در سیستان حمزه و عمارخارجی هستند.

جنبش در خراسان و ماوراءالنهر

اسلام گرچه درغرب ایران به سرعت پیش رفت، اما در شرق با مقاومت سخت روبرو گردید. این منطقه به علت دوری از مرکز قدرت اسلامی، ابتدا مورد هجوم اعراب قرار نگرفت. مردم این سامان از آزادی نسبی برخورداربودند. زردشتیان، مانویان و بودائیان در کنارهم زندگی می کردند. مدتی طول کشید تا فرماندهان عرب خراسان و ماوراءالنهر را به تصرف درآوردند. پس از تسلط اعراب نیز خراسان ضعیف ترین نقطه کشور پهناور اسلام بود. بسیاری از نو مسلمانان فقط مسلمان ظاهری بودند و از هر موقعیتی برای بازگشت به دین خود و رهائی از حکومت عرب استفاده می کردند. خاندان علی بن ابیطالب و اعقاب عباسی عموی پیغمبر که داعیه خلافت داشتند، چون این منطقه را برای گردآوری نیروهای ضد اموی مساعد می دیدند، مبلغان خود را پنهانی بدانجا می فرستادند. بدین ترتیب جبهه ای از ایرانیان و عناصر عرب ضد خلفا تشکیل گردید. قیام های خراسان همه رنگ مذهبی داشت، ولی آنهایی که به نام اسلام برپا شد امکان پیروزی بیشتر یافتند، زیرا در طول زمان مذهب اسلام در ایران ریشه می دوانید و به علاوه گروهی از مسلمانان عرب را نیز با خود همراه می کرد. اینک پاره ای از این جنبش ها:

قیام به آفرید

به آفرید پسر ماه فرزین از مردم زوزن از محال نیشابور خراسان بود که در عهد ابومسلم قیام کرد. او تغییراتی در مذهب زردشت داد و به نام دین نویی آن را تبلیغ می کرد. می گفت ثروت هیچکس نباید از چهارصد درهم تجاوز کند، معتقد به رجعت و برای اعداد خاصی قائل بود. مردم بسیاری به او گرویدند و کارش بالا گرفت. آن ها به آبادی راه ها و پل ها پرداختند و یک هفتم دارائی خود را در این راه صرف می کردند. پیشوایان زردشتی به ابومسلم شکایت بردند و چون او به همراهی زردشتیان نیازمند بود، جنبش به آفرید را سرکوب کرد.

قیام ابومسلم (9 ژوئن 847- 755 م.)

"اگر توانستی عرب زبان در خراسان نگذاری چنین کن و هر کودکی قدش به پنج وجب رسید و درباره او شک داشتی خورش بریز...."

این دستور ابراهیم امام به ابومسلم از پناهگاهش در عراق است. با داشتن چنین دستوری ابومسلم در خراسان قیام کرد. درباره نسب او اختلاف است. از نظر ما این امر اهمیت زیادی ندارد، آنچه ابومسلم را در نظر مردم ایران بزرگ کرد و تا حد خدائی رساند، رهبری او از جنبش ضد عرب بود. با تدبیر بین اعراب ساکن خراسان تفرقه انداخت و گروهی را به طرف خود جلب کرد. سپس به کمک توده مردم به نام عباسیان اعراب را سرکوب نمود. قیام او عامل مهم سقوط امویان گردید. عباسیان به خلافت رسیدند ولی ابومسلم در سر هوای استقلال داشت و نقطه اتکاء او نیروهای لشگری و مردم خراسان بودند. عباسیان این معنا را دریافتند و ناجوانمردانه او را کشتند. قتل ابومسلم خود جنبش های دیگری را که در ذیل به بعضی از آن ها اشاره می شود در پی داشت:

سنباد مجوس (مرگ در سال 756- 755 م.)

به خونخواهی ابومسلم از دهات اطراف نیشابور قیام کرد، شهر "کومش" را اشغال نمود و به خزائن ابومسلم دست یافت و قصد خود را مبنی بر تصرف حجاز و برانداختن حکومت عرب اعلام کرد. مردم زیادی بر او گرد آمدند. مزدکیان و شیعیان بدو پیوستند. اتباع او به صد هزار تن رسید. پس از پیروزی هایی که نصیب او شد جمورین مزار سردار منصور او را شکست داد و مقتول کرد. این قیام 70 روز طول کشید و طبق نوشته "الفخری" شصت هزار تن از طرفدارانش مقتول شدند (756- 755 م.)

اسحاق ترک

اسحاق یکی از افراد عامی بود که پس از مرگ ابومسلم در ماوراءالنهر قیام کرد و مدعی شد که ابومسلم نمرده بلکه غیبت کرده و ظهور خواهد نمود، لقب ترک را به اسحاق از آن رو داده اند که در ترکستان به تبلیغات خود دست زد. گروهی از جانبداران ابومسلم بدو پیوستند، ولی سرانجام قیام او با شکست مواجه شد.

راوندیان

هنوز منصور خلیفه عباسی از قتل ابومسلم فارغ نشده بود که راوندیان پدید آمدند. این فرقه مذهبی بدست ایرانیان تاسیس شد. عقاید آنان ترکیبی از مذاهب گوناگون بود. از جمله به تناسخ، مظهریت و پاره ای از افکار مزدک معتقد بودند. جنبش آن ها بدانجا رسید که قصر خلیفه را محاصره کردند و جان او را در خطر انداختند. اگر معن بن زائده، که یکی از

سرداران شجاع عرب و مغضوب خلیفه بود، از نهان گاه خود بیرون نتافته و به راوندیان نتاخته بود، کار خلیفه را ساخته بودند. راوندیان به شدت سرکوب شدند ولی تا مدتی افکار آن ها طرفدارانی داشت.

قیام ابومسلم و طرفدارانش به قدرت مطلقه عرب پایان داد و گرچه به استقلال کامل ایران منتهی نشد، ولی از آن تاریخ به بعد ایرانیان به اشکال گوناگون در حکومت عباسیان شرکت کردند و نفوذ اعراب در ایران متزلزل شد.

استادسیس (768-766 م.)

استادسیس یکی از متنفذین محلی در سیستان و هرات بود. به گفته "الیعقوبی" از شناسائی مهدی به ولایت عهد منصور سرپیچید. طبری و ابن اثیر می نویسند که سیصد هزار کس بر او گرد آمدند. بر خراسان و مرو زود استیلا یافت. خود را موعود زردشت یعنی "هوشیدر" خواند. چند بار بر سرداران خلیفه پیروزی یافت. سرانجام محاصره و سرکوب گردید. (به طوری که از جریان جنبش های فوق معلوم می گردد سنن مذهبی و قومی ایرانیان پا برجا مانده و در این جنبش ها اثر خود را همواره نمایان می کرده است).

سید جامگان - المقنع

در سال 159 هجری قمری هاشم ابن حکیم (نقابدار خراسان) در خراسان و ماوراء النهر علیه اشغال گران عرب قیام کرد. عقاید او از رواندیه سرچشمه می گرفت. توده های کثیری از کشاورزان بدو پیوستند و مسلحانه علیه حکام عرب قیام کردند. مدت ها طول کشید تا خلفا توانستند در سال 169 ه. ق. این جنبش را سرکوب کنند. آن ها درفش و لباس سفید را در مقابل علم سیاه که علامت عباسیان بود بکار می بردند. پیروان المقنع روزگاری دراز در دو ولایت کش و نخشب باقی ماندند. این قیام که به تمام معنی قومی و ضد عربی بود سر آغاز پایان حکومت عرب در این منطقه و مایه رشد قیام های دیگری در ایرانست.

یوسف الپرم

در سال های 777-778 م. شخصی به نام یوسف الپرم در خراسان قیام کرد. قیام او کمتر معروف و احتیاج به تحقیق بیشتری دارد.
(طبری، جلد سوم- الیعقوبی، جلد دوم)

بابک خرم دین

قیام بابک به سال 201 ه. ق. از شهر اردبیل آذربایجان آغاز و تبدیل به نهضتی وسیع و خلقی ضد عرب شد. تعلیمات بابک دنباله تعلیمات راوندیان و المقنع و شامل بسیاری از عقاید اجتماعی مزدک است. خرم دینان که فرقه ای ضد اسلام و ضد عرب در بلاد غربی و شمال غربی ایران بودند، همواره در این مناطق علیه خلفا مقاومت می کردند. چون مرکز اولی آن ها دهی بنام خرم در منطقه اردبیل بود به خرمی معروف بودند. بابک جانشین جاویدان بن سهل رهبر این فرقه گردید و مدت بیست سال با خلفا جنگید و منطقه وسیعی را به نام بلاد بابک متصرف شد. بابک و طرفداران او برای اولین بار درفش و جامه سرخ را بعنوان نمودار قیام بکار بردند. بابکیان مردمی دلیر و سرسخت بودند که با جنگ هائی شبیه به جنگ های چریکی امروز (پارتیزانی) بهترین سرداران عرب را شکست دادند. سرانجام افشین سردار ترک نژاد ایرانی در دربار خلیفه با نیرنگ و فریب بابک را به چنگ آورد و جنبش را سرکوب نمود.

مازیار

مازیار بن قارن یکی از اسپهبدان طبرستان پیشوای فرقه ای از خرمیان بود که به سود کشاورزان زمین ها را از فئودال ها گرفته و بین کشاورزان تقسیم کرد. در سال 224 ه. ق. علیه خلفا قیام نمود و پس از چندی گرفتار و در شهر "سامره" مقتول گردید. در همین سال افشین که در سرکوب خرم دینان خدمت بزرگی به خلفای عباسی کرده بود، در زمان خلیفه العتصم زندانی و در سال 226 مقتول گردید. گویند افشین با مازیار روابط و قرارهای پنهانی برای سرنگون کردن حکومت خلفا در ایران داشت.

در شکست کلیه قیام های بعد از اسلام که در بالا ذکر شد دو عامل مهم نقش اساسی داشت. یکی اینکه پس از نفوذ اسلام در بین مردم، سلاح فکری جنبش ها کهنه و زنگ زده و براساس عقاید و افکار دوران ساسانی بود، دیگر اینکه رهبران جنبش پس از رسیدن به قدرت در فکر بازگشت به دوران حکومت ساسانی بودند و توده های مردم را فراموش می نمودند و خود به اشرافیت می گزیدند و سرانجام تنها می ماندند.

قیام زنگیان

در ماه شوال 225 ه. ق. (869 میلادی) قیام زنگیان آغاز و نزدیک 15 سال دوام یافت. هسته اصلی قیام را بردگان که به قشر وسیعی تبدیل شده بودند، تشکیل می داد. رهبر این قیام که دست کمی از قیام اسپارتاکوس ندارد، **علی بن عبدالرحیم طالقانی** است. خانواده اش از طرفداران آل علی بودند. او که در بندگان نیروی بزرگی می دید با دادن شعار آزادی جنبش زنگیان را بوجود آورد و خود در بصره مقام گرفت. این جنبش چنان نیرومند شد که چندین بار زنگیان انقلابی بزرگترین سرداران عرب را شکست دادند. "صاحب الزنج" رهبر قیام بر نواحی اهواز، شوش، دشت میشان و جی و جندی شاپور دست یافت. عاقبت خلیفه عباسی - الموفق - موفق به سرکوبی این جنبش گردید. در این جنبش نیز تغییر رویه رهبران که پس از پیروزی های اولی خود به گرد آوردن عنائم و شیوه خلیفه گری دست زدند، عامل مهم شکست بود. ضعف دستگاه خلافت و نفوذ ایرانیان در این دستگاه مقدمه پدید آمدن حکومت های نیم مستقل و مستقل در ایران گردید که بطور خلاصه بدان ها اشاره می شود.

1400 سال مبارزه

اسلام ایرانی - اسلام عربی

ضعف دستگاه مرکزی خلافت اسلامی و نفوذ ایرانیان در این دستگاه، مقدمه پدید آمدن حکومت های نیم مستقل و مستقل در ایران گردید که بطور خلاصه بدان ها اشاره می شود.

طاهریان

موسس این سلسله که اولین حکومت مستقل ایران، اما بظاهر مطیع خلفا را تشکیل میداد، طاهر بن حسین از خاندانی ایرانی بود، که درقریه هوشنج واقع در ده فرسنگی هرات زندگی میکرد. طاهربه خدمت مامون فرزند هارون الرشید که از طرف مادر ایرانی بود و برسرخلافت با برادرش امین درجدال بود، درآمد و با استفاده ازاین جدال بنام پشتیبانی ازمامون که از کودکی بین ایرانیان بزرگ شده بود، راه استقلال قسمتی از ایران را هموار کرد. طاهر با سرداری سپاه مامون در سال 198 یا 200 ه. ق. بغداد را تصرف کرد وامین را کشت و مامون به خلافت رسید و طاهرذوالیمینین را بحکومت خراسان منصوب کرد. حکومت نیم مستقل طاهریان تا سال 200 ه. ق. دوام داشت.

صفاریان

مؤسس اولین سلسله مستقل ایرانی هستند. یعقوب پسر لیث رویگر که در جرگه جوانمردان (کسانی که ضد عربان عیارانه مبارزه می کردند) بود و در جنگ امیر سیستان با خوارج به مقام سپهسالاری "درهم بن حسین" رسیده بود، امیر عرب را برانداخت و در سیستان حکومت خود را برقرار کرد و به عمار خارجی که در این منطقه به تاخت و تاز مشغول بود چنین پیغام داد:

"خوارجی که پیش از تو در سیستان بودند بر ضد خلفا قیام می کردند و به مردم سیستان کوچکترین آزاری نمی رساندند. یا مانند دوستان به دوستان ما پیوند و یا از اذیت سیستانیان دست بردارند." (259 ه.ق.)

یعقوب خراسان، گرگان، فارس و کرمان را به تصرف درآورد و در جهت غرب تا جندی شاپور پیشرفت. رفتار جوانمردانه یعقوب که از بین توده های مردم بر آمده بود او را محبوب عامه کرد و خلیفه المعتمد را به وحشت انداخت. صفاریان تا سال 394 ه.ق. گاه در قسمت بزرگی از ایران و گاه در جنوب در سیستان حکومت داشتند تا آنکه محمود غزنوی در سال 392 سلسله آن ها را برانداخت.

سامانیان

پیش از هجوم اعراب از حکام ماوراءالنهر بودند و بعد از اسلام هر چه داشتند از دست دادند و به **عیاری** پرداختند. گویند از دودمان بهرام چوبین بوده اند. در دوران طاهرذوالیمینین به لشگریانش پیوستند و به حکومت شهرهایی از ماوراءالنهر رسیدند (204 ه.ق.). رفته رفته زورمند شدند و با استقلال حکومت خود را در ماوراءالنهر و سپس در خراسان مستقر کردند. سامانیان به احیاء آداب و **رسوم گذشته ایران** و همچنین به **ترویج زبان فارسی دری** و پیشرفت فرهنگ ایرانی به سود خویش کمک بسیار کردند. **آزادی نسبی مذهبی** در منطقه حکومت آنان وجود داشت. تقریباً به خلفا باج ندادند و فقط به ظاهر نامی از خلیفه می بردند. رویهم رفته 128 سال حکومت کردند و کار آن ها در سال 395 بدست ترکان غزنوی پایان یافت.

اسپهبدان

طبرستان تا زمان منصور دوانقی استقلال خود را حفظ کرد. اسپهبدان که از نجبای کهن ایرانی بودند بر این ناحیه حکومت میکردند. در زمان منصور لشکرعرب از اسپهبد خورشید اجازه گرفت تا از راه کناره عازم خراسان شود، ولی هنگامیکه اعراب به طبرستان رسیدند ناجوانمردانه حکومت اسپهبدان را برانداختند و معلوم شد که قصد منصورتصرف طبرستان از راه خدعه و فریب بوده است.

ملوک رستمدار و علویان

پس از سقوط ساسانیان در حدود سال چهل هجری رشته ای از خانواده گاوپاره در ولایت رستمدار استقلال محلی یافت. یکی از افراد این خانواده بنام، با دوستان پسر "خورزاد" به اتفاق مازندرانیان اعراب را برانداختند. در دوران اسپهبد، عبدالله بن وندا امید حسن بن زید علوی در طبرستان علیه خلفا خروج کرد. عبدالله به او پیوست و به اتفاق طبرستان را از وجود اتباع خلفا مصفی کردند و تا قتل مازیاربن قارن این منطقه مستقل ماند. پس از قتل مازیار و تسلط مجدد خلفا، بار دیگر حسن بن زید از اعقاب امام حسن به طبرستان که از مرکز مقاومت ضد عرب بود آمد و پس از او در سال 270 ه.ق. محمدبن زید تمام طبرستان و مازندران را با کمک مردم از عمال خلفا پاک کرد. امیر اسماعیل سامانی بنام خلفا محمدبن

زید را مغلوب کرد، ولی بار دیگر ناصر کبیر در گیلان قیام نمود و حکام سامانی را که بنام خلفا در طبرستان بودند براند. وفات او در سال 304 هجری قمری است. حکومت **علویان** از بهترین حکومت های کوچک و مستقل ایرانی است که در بهبود وضع کشاورزان و حفظ کمون های آن ها در برابر فئودالها کوشیده است.

ملوک باوند باجبال

آل باوند از خانواده های قدیم ایرانی از سال 45 تا سال 750 ه.ق. در سه مرحله در جبال مازندران و یا در تمام آن حکومت کردند و ماموران خلفا را عاجز نمودند و مکرر امرای عرب را از طبرستان اخراج کردند. در سال 496 ه.ق. علیه سلجوقیان قیام کردند و پیروز شدند. این سلسله تا دوران حکومت چنگیزیان نیز پا برجا ماند.

آل زیارو آل بویه (دیلمیان)

در غرب و مرکز ایران دو سلسله به نام آل زیار که موسس آن مرداویج زیاری است (319 ه.ق.) و آل بویه که هر دو از مناطق شمال برخاسته اند نواحی مرکزی و غربی ایران و فارس را از تصرف خلفا آزاد کردند. مخصوصا دیلمیان سخت نیرو گرفتند و مدت 128 سال حکومت راندند و چون خلفا در برابر آن ها چاره ای جز تسلیم ندیدند حکومت بغداد را به آنها واگذاشتند و خود بعنوان خلیفگی و احترامات ظاهری قناعت کردند. این سلسله در سال 487 ه.ق. بدست سلجوقیان و در نتیجه ی اختلاف دائمی که با آل زیار و سایر امرای محلی ایرانی داشتند، منقرض شد.

جنبش قرامطه

قرامطه دسته ای از اسماعیلیان اند که ظاهرا متعقد به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق بودند. در سال 286 ه.ق. ابوسعید حسین بن بهرام جنابی قرمطی در بحرین ضد خلفای عرب قیام کرد و مدتی دراز خود و خانواده اش که ایرانی بودند، عباسیان را بخود مشغول داشتند و با جنگ و گریز مکرر سرداران عباسی را شکست دادند. ابوسعید دامنه متصرفات خود را وسعت داد و در سال 302 ه.ق. کشته شد. پس از او ابوطاهر سلیمان به ریاست رسید و چنان میدان را بر عباسیان تنگ کرد که در بغداد و بصره و شام خواب راحت نداشتند. در ذی الحجه سال 317 به مکه حمله کرد و سنگ سیاه کعبه را به احسانه مرکز قرامطه برد. **قرامطیان** به ظاهر اسلام عقیده نداشتند و ظواهر اعمال را نادانی می دانستند تا اواخر قرن پنجم هجری مردم را ضد عباسیان شوراندند. **اصول عقاید اجتماعی قرامطیان تساوی حقوق مردمان، از بین بردن طبقات ممتاز و برداشتن قیود مذهبی بود.** مبلغان آن ها سرتا سر ایران را پیمودند و علیرغم زجر و شکنجه حکام بدعوت و تبلیغ بین توده مردم و دانشمندان پرداختند. بیشتر علمای ایران که در آن زمان به تحقیق و تتبع می پرداختند یا قرمطی بودند و یا بدان متهم می شدند، زیرا قرامطیان به تعصبات مذهبی معتقد نبودند و راه تفکر و تعقل را که باعث پیشرفت دانش است باز می گذاردند. قرامطیان بحرین تا سال 367 در سواحل خلیج فارس و منطقه بحرین قدرت داشتند. بسیاری از شخصیت های علمی و ادبی به اتهام قرمطی بودن مخصوصا در دوران غزنویان که خود را طرفدار متعصب **خلفای عباسی** می نمودند، کشته شدند.

اسماعیلیان ایران - حسن صباح

مؤسس اسماعیلیه ایران- حسن صباح به قولی از اهالی ری بود که با تدبیر و کوششی فراوان به کمک توده مردم شهری و کشاورزان پایه قدرت اسماعیلیان ایران را، با تصرف قلاعی

مستحکم گذاشت. جنبش اسماعیلیان در ایران از طرفی علیه حکومت ترکان و از طرف دیگر ضد خلفای عباسی بود. حسن صباح و پیروان او چنان سازمان محکم و متینی بوجود آوردند که مدتی نزدیک به **دو قرن** در سرزمین ایران، به خصوص در رودبار الموت (تصرف الموت در سال 483 ه.ق.) و قهستان پایداری کرد و حکومت های وقت را به وحشت انداخت. اسماعیلیان کلمه رفیق را برای اولین بار بین خود رواج دادند و رفتار آن ها نسبت به یکدیگر رفیقانه بود. در آغاز نقطه اتکاء حسن و یارانش کشاورزان و کسبه و پیشه وران شهری بودند ولی بتدریج از توده مردم دور و تبدیل به نوعی از فنودال ها شدند که در اطراف قلاع خود کشاورزان را استعمار می کردند. اسماعیلیان نیروی ضربتی ورزیده و متهوری بوجود آوردند که در رازداری و فداکاری بی نظیر بود. طرز فعالیت و سازمان دادن پنهانی آنان در شرایط ترور و اختناق نمونه ای از دقت و تدبیر و سرمشقی برای کارهای مخفی است. قلاع اسماعیلیه بخصوص قلعه الموت در رودبار از مرکز تتبع و تحقیقات علمی در دوران خود بود، زیرا اسماعیلیان معتقد به تفسیر و توجیه و تفکر و تعقل در احکام مذهبی بودند و پابند ظواهر اعمال مذهبی نمی شدند. حتی یکی از جانشینان حسن به نام حسن بن محمد بن بزرگ امید با اعلام رسیدن قیامت کلیه **وظایف شرعی** را ملغی کرد. در سال 518 ه.ق. حسن صباح مرد و تا سال 653 ه.ق. که هلاکوخان مغول قلاع اسماعیلیه را درهم کوبید، جانشینان حسن در استحکامات متعدد خود صاحب قدرت بودند و شاهان سلجوقی و خوارزمی از آن ها حساب می بردند.

سلطان جلال الدین

جلال الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه که سرداری لایق ولی سیاستمداری نالایق بود، به مقاومت علیه مغولان برخاست و از سال 617 تا 628 ه.ق. دلیرانه با اشغال گران مغول جنگید و مکرر قوای چنگیزخان را شکست داد. چنگیز شخصا به جنگ او شتافت و در کنار سند او را مغلوب کرد. جلال الدین با اسب از آب سند گذشت و پس از چندی بار دیگر به ایران باز آمد و منطقه بزرگی را آزاد کرد. اما عیاشی، بی تدبیری و عدم توجه به توده های مردم سرانجام موجب شکست و نابودیش شد.

جنبش درویشان - سربداران

با آن که تصوف در ایران مدت ها صورت مقاومت منفی با وضع اجتماعی موجود داشت و به همین دلیل پس از مدتی حق حیات در جنب منتشره یافت، با این حال پس از هجوم مغول و تاخت و تاز تیموریان و هنگامی که فقر و فاقه توده های مردم را در جامعه قرون وسطائی قرون هفتم و هشتم هجری از پای درمی آورد، در اویش در سبزووار و مازندران و آذربایجان جنبشی را که از یک طرف علیه حکام مغول و از طرف دیگر ضد فنودال ها و اشراف و روحانیان بود، رهبری کردند. در سال 738 ه.ق. سربداران سبزووار را بتصرف در آوردند و علیه مغولان مکرر جنگیدند و دامنه حکومت خود را تا مازندران و گرگان توسعه دادند. سربداران دعوی داشتند که می خواهند کاری کنند که حتی یک تاتار تا قیام قیامت خیمه در خاک ایران نزند. به قول مؤلف روضات الجنات این گروه را از آن جهت سربداران گویند که گفتند:

"اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان کرده باشیم والا سر خود را بردار ببینیم که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم"

سربداران مدت پنجاه سال در سبزووار و نواحی مجاور آن حکومت کردند.

حروفیه

حروفیه (صوفیانی که برای حروف خواص معینی قائل بودند) به صورت فرقه ای مذهبی که موسس آن فضل اله استرآبادی بود، علیه مغولان به فعالیت پرداختند و در زمان شاهرخ تیموری متهم به سوء قصد علیه او شدند و به شدت تحت پیگرد قرار گرفتند و بقایای آن ها به مملکت عثمانی پناه بردند و فرقه بکتاشیه را که بر مبنای عقاید آن ها تاسیس شد، بوجود آوردند.

مرعشیه

موسس این سلسله از درویش قوام الدین مرعشی است که در سال 760 ه.ق. در راس جنبشی توده ای قرار گرفت و حکام دست نشانده تاتار و خوانین محلی را از مازندران براند و حکومت مرعشی را در مازندران برقرار کرد. مرعشی ها هنگام حمله تیمور به ایران مقاومت مردانه ای کردند و پس از شکست، تیمور آن ها را به ماوراء النهر کوچ داد. در زمان شاهرخ به مازندران بازگشتند. مردم، شمس الدین غوری حاکم آن سامان را کشتند و مرعشی ها دوباره به حکومت مازندران رسیدند.

نکته قابل توجه در تمام این جنبش ها اینست که در آغاز جنبه توده ای دارد، ولی پس از آن که رهبران به قدرت می رسند از طرفی مردم را فراموش می کنند و از طرف دیگر بین جانشینان آن ها بر سر قدرت جنگ و جدال داخلی در می گیرد.

صفویه

آخرین جنبش مسلح و متعرض درویش **جنبش صوفیان پیرو شیخ صفی الدین اردبیلی** است که از درون آن **سلسله صفویه** بیرون آمد. در زمان صفویه نیز شورش ها و قیام هایی بوقوع پیوست که بعلت تراکم مطالب از ذکر آنها در این وجیزه خود داری و فقط بذکر مختصری درباره جنبش نقطویه قناعت می شود.

نقطویه

گروهی بودند که از درون حروفیه بیرون آمدند. به قول اسکندر بک منشی در کتاب عالم آرای عباسی این طایفه به مذهب حکما عالم را قدیم شمرده اند و اصلا اعتقاد به حشر و نشر اجساد و قیامت ندارند و مکافات حسن و قیح اعمال را در عاقبت و مذلت دنیا قرار داده و بهشت و دوزخ را همان می شمارند. بدستور شاه عباس اول درویش خسرو قزوینی یکی از پیشوایان این طایفه و گروهی از یاران او را کشتند و سپس دستور کشتار آن ها در کشور داده شد. اسکندر بک می نویسد:

"القصه از سیاست این جماعت، اگر کسی از این طبقه بود از این دیار بیرون رفت یا در گوشه خمول خزیده خود را بی نام و نشان ساخت. یکی از اکابر این طایفه به هندوستان رفت و نزد پادشاه هند تقرب یافت.

جنبش بابیه

جنبشی است که در زمان سیطره سلسله قاجار بدست **سید محمد علی باب شیرازی** (تولد 1225 ، وفات 1266 ه.ق.) در حدود سال 1260 بوجود آمد. باب و طرفداران او با توجه بوضع اجتماعی دهقانان که بی رحمانه استثمار می شدند و همچنین پیشه وران و کسبه کوچک زندگی رقت باری داشتند با افکار و عقایدی نظیر دوران راوندیان و **قرمطیان** و

شعبه های شیعه با اعلام ظهور مهدی موعود به تبلیغ بین آنان پرداختند. سید محمد علی که در آغاز خود را باب می خواند در اواخر ادعای مهدویت کرد و لقب باب را به **ملا حسین بشرویه** داد که به **باب** خوانده شد. سید از مقام امامت نیز پا فراتر نهاد و کتاب خود **"بیان"** را ناسخ قرآن دانست و برای خود مقام پیامبری قائل گردید. گروه زیادی از کشاورزان و کسبه شهری و تجار و حتی عده ای از روحانیان به بابیان پیوستند. بایبگری از شیخی گری که نمایندگان برجسته آن شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی هستند سرچشمه می گیرد. **باب در تبریز به فتوای علما تیرباران شد** (ماه شعبان 1266). پس از او میرزا حسینعلی نوری بهاء الله ادعای مهدویت (نقطه ی اولی) کرد و بعنوان "من بظهرالله" بیشتر پیروان باب به او گرویدند. صبح ازل نیز که از بابیان برجسته و مورد توجه باب بود ادعای نقطه بودن نمود و گروهی نیز بدو پیوستند. **جنبش بابی و بهائی گری آخرین واکنش علیه استبداد و تعصب روحانیون قشری به صورت مذهبی در ایرانست** و چون با شرایط زمان وفق نمی داد، سلاح کهنه ای در مقابل استبداد قاجار و روحانیان بود که علیرغم فداکاری جانبداران خود و نفوذی که بخصوص در دهستان ها یافت، از کار افتاد. بعدها این فرقه خصلت خود را از دست داد و تبدیل به گروهی کوچک شد که امروز اتباع خود را از دخالت در امور سیاسی و اجتماعی باز می دارد.

اجازه تحریف به ج.ا نباید داد

جنبش های اجتماعی برگ های زرین تاریخ ایران

انقلاب مشروطیت - پوسیدگی جامعه فئودال ایران که صدها سال از عمر آن می گذشت، رشد نسبی بورژوازی تجاری و خرده بورژوازی در ایران، آشنائی گروهی از روشنفکران با افکار و زندگی مردم اروپای غربی، بیداد و غارتگری امپریالیست های انگلیسی و روسیه تزاری، مقدمات یک جنبش ضد فئودالی و ضد امپریالیستی را در اوائل قرن بیستم در ایران فراهم می کرد. شکست روسیه تزاری در جنگ با ژاپن، انقلاب 1905 روسیه و آشنائی عده ای از زحمتکشان ایران که برای کار به قفقاز می رفتند به افکار سوسیال دموکراسی، فشار دو گانه دربار فاسد قاجار و روحانیان و توسعه تبلیغات ترقیخواهانه از طرف گروه های تجدد طلب بوسیله شب نامه ها و جرائدی که در خارج طبع و در ایران دست بدست می گشت، در سال 1906 آتش انقلاب بورژوا دموکراتیک ایران را برافروخت که دامنه آن تا سال 1922 کشیده شد. انقلاب مشروطیت ایران سرآغاز جنبش های ملی در آسیاست. لنین این انقلاب را می ستاید، حزب سوسیال دموکرات روسیه با تمام قوا بدان یاری می رساند و آن را از دایره تنگ بورژوائی بیرون می کشد و مهر جنبش توده ای را در سرتا سرشمال ایران بدان می زند. انقلاب ایران در برابر امپریالیسم انگلیس و روس، در مقابل استبداد شاهان قاجار و درباریان و رو در روی آن قسمت از **روحانیان که بر انقلاب اجتماعی رنگ الحاد و کفر می زدند**، ایستاد و مکرر پیروز شد و گرچه به هدف های نهائی خود نرسید، اما بهرحال منشاء تحولات بزرگی در تمام شئون زندگی مردم ایران گردید. انقلاب مشروطیت نشان داد که مردم ایران دارای ظرفیت بزرگ انقلابی، روحیه فداکاری و از خود گذشتگی و شایستگی فهم و درک مقتضیات زمان هستند و می توانند از میان خود مجاهدان بزرگی مانند ستارخان قهرمان جنبش مشروطیت ایران پرورش دهند. **انقلاب مشروطیت آغاز ظهور انقلاب زیر درفش احزاب سیاسی با هدف های مشخص و معلوم اجتماعی و طبقاتی بود.** مرحله اول این انقلاب که بنام مشروطیت خوانده می شود از 1906 تا 1911 طول کشید و مراحل دیگر آن به اشکال گوناگون در جریان جنگ جهانی اول و پس از آن تا سال 1922

دوام یافت. انقلاب اکتبر در سال 1917 نیرو و خصلت و جهت تازه ای به جنبش های انقلابی ایران داد. از دوران این جنبش ها نهضت کارگری ایران بیرون آمد و حزب کمونیست ایران پا به عرصه وجود و فعالیت گذاشت. ما با کمال اختصار به قیام ها و جنبش های بعد از انقلاب "مشروطیت" ذیلا اشاره می کنیم:

قیام جنگل و انقلاب گیلان

در جریان جنگ جهانی اول که قوای متخاصم بی طرفی ایران را نقض و کشور ما را اشغال کردند، جنبش وسیعی ضد نیروهای اشغالگر پدید آمد. لبه تیز این جنبش متوجه قوای انگلیس و روسیه تزاری - دو دشمن دیرین ایران و انقلاب مشروطیت بود. میرزا کوچک خان، یکی از مبارزان دوران مشروطیت در راس گروهی از آزادیخواهان در گیلان علیه قوای تزاری برپا خاست و سپس موازی با شرایط مساعد و یا نامساعد روز بر حسب خصلت بورژوازی خود گاه بصورت انقلابی ای دو آتش و زمانی بحال تسلیم و عقب نشینی در جنگل و اطراف رشت مستقر گردید. هنگامی که انگلیسها مجبور به عقب نشینی از قفقاز شدند و ارتش سرخ صحنه قفقاز را از قوای خارجی و نیروهای ارتجاعی داخلی پاک کرد، میرزا کوچک خان با کمک کمونیست ها و توده های مردم که از پیروزی های انقلاب اکتبر به جنبش آمده بودند، به رشت وارد شد. در این حکومت، **کمونیست ها، جنگلی ها، احسان اله خان و خالوقربان** که نماینده قشرهای گوناگون اجتماعی بودند، شرکت داشتند. در 22 ژوئن همین سال اولین کنگره حزب کمونیست ایران در بندر انزلی تشکیل و برنامه حزب را مبنی بر اخراج انگلیسها از ایران، واژگون کردن رژیم سلطنتی و فئودالی و مصادره و تقسیم بلاعوض املاک مالکان بزرگ، تصویب و کمیته مرکزی خود را انتخاب کرد. حزب کمونیست ایران وارث سنن انقلابی حزب عدالت و گروه های سوسیال دموکرات و کمونیست ایران بود که با برنامه ای روشن به میدان مبارزه قدم گذاشت. دیری نپائید که هم در رهبری حزب و هم بین حزب و کوچک خان که هدف هایش در چهارچوب تتگ بورژوائی و داعیه شخصی محدود بود، اختلاف بروز کرد. میرزا کوچک خان، حکومت انقلابی را ترک کرد و به جنگل عقب نشست و حکومت جدید به ریاست احسان اله خان تشکیل گردید. این انشعاب و اختلاف ضربت سختی به جنبش انقلابی گیلان زد. در این موقع قوای دولتی با کمک نیروهای نظامی انگلیس حمله بزرگی علیه نیروهای مسلح انقلابی که تا نزدیک قزوین پیش آمده بودند، آغاز کردند و آن ها را تا بندرانزلی (پهلوی) عقب نشانند. دلیری و شهامت مبارزان کمونیست و کمک انقلابیون قفقاز توانست مهاجمان را به عقب راند. شهر رشت بار دیگر بدست انقلابیون افتاد. حیدر عمواغلی بدان سامان شتافت تا بکار سامان دهد. اما اختلاف ریشه دار از یک طرف و تحریکات حکومت قوام و انگلیس ها از طرف دیگر کار را به آنجا رساند که کوچک عده ای از سران نامدار کمونیست را برای مذاکره به جنگل دعوت و آن ها را غافلگیر کرده، به قتل رساند و به این ترتیب زمینه پیروزی قوای دولتی فراهم گردید. حکومت انقلابی گیلان از پای درآمد و دیری نپائید که نیروی میرزا کوچک خان به تحلیل رفت و خود او هنگام فرار نابود گردید (نوامبر 1921 م) شکست انقلاب گیلان نیروهای ملی را پراکنده کرد. تنها حزب کمونیست ایران بود که تحت شرایط نامساعد نوین به فعالیت خود ادامه داد.

جنبش انقلابی از مجلس دوم تا انقلاب اکتبر

به طوری که معلوم است دخالت مستقیم حکومت تزاری با اعزام نیرو به تبریز انقلاب مشروطیت را در آستانه پیروزی قطعی سرکوب نمود. آنچه باقی ماند قانون اساسی و فرم حکومتی مشروطه بود، ولی نیروهای آگاه انقلاب سعی کردند از این تغییرات صوری استفاده کرده به مبارزه خود ادامه دهند. بدین منظور در سال 1909 حزب دموکرات ایران را تشکیل

دادند که برنامه ای مترقی داشت (تقسیم املاک بین دهقانان، ایجاد بانک کشاورزی، ایجاد ارتش ملی، تفکیک دولت از مذهب، برقراری تعلیمات اجباری....). این حزب توانست 28 نفر نماینده به دوره دوم مجلس شورا بفرستد و از تریبون مجلس خواست های مردم را اعلام و علیه دخالت های استعمارگران امپریالیست های انگلیس و روس مبارزه کند. در دوران قنرت بین دوره دوم و سوم مجلس که به منظور سرکوب این حزب و سایر نیروهای انقلابی بوجود آورده بودند، موفق به سرکوب این حزب نشدند. در مجلس سوم دموکرات ها 31 کرسی بدست آوردند و توانستند عده دیگری از وکلا را با خود هم آواز کنند. تحمل چنین مجلسی برای امپریالیست ها که عملاً ایران را در اشغال داشتند ممکن نبود. مجلس را تعطیل کردند. جنگ بین المللی و ورود قوای متخاصم به ایران تکان تازه ای به مردم داد و در هر گوشه ای از کشور مخصوصاً در شمال و بین ایلات جنوب مقاومت های مسلحانه آغاز گردید. حزب دموکرات ابتدا حکومتی موقت در **قم** و پس از شکست در کرمانشاه تشکیل داد و سپس اعضاء و طرفداران آن مجبور به "مهاجرت" شدند. طلوع انقلاب اکتبر که در ایران به صورت تشکیل شوراهای سربازان روس در شمال ایران پدید گردید، تکان تازه ای به نیروهای انقلابی داد و حزب دموکرات به خصوص در تبریز نیروی تازه ای گرفت. در آستانه وقایع ژوئیه 1917 در روسیه، همکاری دموکرات ها با شوراهای سربازان روس بدانجا رسید که سربازان روس با آزادیخواهان تبریز و دموکرات ها میتینگ مشترکی بر مزار شهدای راه آزادی تشکیل دادند و نطق های آتشینی ایراد کردند. از جمله ناطقان یکی **شیخ محمد خیابانی** بود که بنام حزب دموکرات سخن راند. شمال ایران با انقلاب اکتبر یکباره از زیر فشار امپریالیسم آزاد شد و شعله های انقلاب اکتبر سرتاسر این منطقه را به جنبش تازه ای که در سطح عالی تری از جنبش مشروطیت قرار داشت، درآورد. در جنوب انگلیس ها با تمام قوا کوشش کردند که از تاثیر انقلاب اکتبر در مردم بکاهدند و نفوذ خود را مستحکم کنند و سپس آتش انقلاب را در شمال خاموش نمایند، اما در سرتاسر ایران مقاومت با سر سختی تمام علیه انگلیس ها جریان یافت. جمعیت های گوناگون که هدف آن ها اخراج انگلیس ها و تسلیم پلیس جنوب به دولت ایران و الغای قراردادهای تحمیلی بود، تشکیل گردید.

قیام خیابانی

فراخواندن ارتش روس از ایران و اشغال آذربایجان از طرف عثمانی ها که قصد تجزیه و الحاق این منطقه را به ترکیه داشتند، شرایط نامساعد تازه ای برای دموکرات های آذربایجان و آزادیخواهان بوجود آورد. عثمانی ها خیابانی و عده ای از سران جنبش را توقیف و تبعید کردند. پیشرفت ارتش سرخ در قفقاز، عقب نشینی قوای انگلیس از باکو و فشار دولت جوان شوروی به عثمانی ها برای تخلیه خاک ایران منجر به بیرون رفتن نیروی عثمانی از آذربایجان گردید و بار دیگر شرایط مساعد برای جنبش در آذربایجان فراهم آورد. در شب عید نوروز سال 1299 (20 مارس 1920) میتینگ عظیمی با شرکت بیش از 20 هزار نفر در تبریز تشکیل گردید که با شعار "مردم باد انگلیس" خواهان تخلیه ایران از نیروهای انگلیسی بودند. پادگان انگلیسی تبریز شهر را تخلیه و عقب نشینی کرد، ولی شهربانی مانند معمول رهبران جنبش را تحت فشار قرار داد. نتیجه فشار شهربانی قیام تحت رهبری حزب دموکرات آذربایجان که به علت دور ماندن از مرکز حزب و نابسامانی آن در مناطق دیگر ایران، بنام "فرقه دموکرات آذربایجان" نامیده شده بود، بوقوع پیوست. قیام در هفتم آوریل 1920 میلادی آغاز شد و طی دو روز همه ادارات از جمله شهربانی بدست قیامیون افتاد. ابتدا هیئتی بنام "هیئت اجتماعی" کار قیام را اداره می کرد، اما در 20 ژوئن 1920 این هیئت منحل و **حکومت ملی** با برنامه ذیل تشکیل گردید:

بر انداختن سلطنت، برقراری جمهوری، نجات کشور از قید اسارت خارجی، خود مختاری در آذربایجان، برقراری روابط سیاسی و بازرگانی با کشور شوروی. حکومت ملی بلافاصله دست به یک سلسله اصلاحات در زمینه امور بهداشتی و فرهنگی و تأسیس ارتش ملی و نظامی آن زد و خیابانی هر روز برای روشن کردن افکار عمومی به نطق هائی آتشین پرداخت که تأثیر بزرگی از لحاظ فکری در مردم داشت.

پیشرفت های حکومت ملی نمی توانست حکومت مرکزی را به تلاش نیاندازد. کابینه وثوق الدوله عاقد قرارداد تحت الحمایگی 1919 با کمک انگلیس ها به انواع حیل متشبث شد تا این حکومت را براندازد، ولی توفیق نیافت و خود در نتیجه نفرت عمومی مردم ساقط گردید. مشیرالدوله که تا حدی خوش نام بود سرکار آمد و مخبرالسلطنه را که از دموکرات های سابق بود به استانداری آذربایجان فرستاد. خیابانی به او اعتماد کرد و آزادانه وارد تبریز شد. مخبرالسلطنه با استفاده از نیروی خلع سلاح نشده قزاق و خیانت فرمانده ژاندارمری خیابانی را غافلگیر کرد و این انقلابی پرشور در 22 شهریورماه 1299 بدست قزاقان شهید شد. جنبش و قیام معروف به خیابانی در آذربایجان یکی از صفحات درخشان تاریخ حرکت انقلابی در ایران و بخصوص در آذربایجان است.

ورود نظامی های ایران به جنبش های اجتماعی

این بخش آخر از گاه شمار جنبش های انقلابی ایران از آستانه و صدر اسلام تا پایان کار رضاشاه و فرار او از ایران است. سال های سلطنت محمدرضا شاه، انقلاب 57 و سپس قیام ها و جنبش های اجتماعی سال های نیمه دوم جمهوری اسلامی فصول دیگری اند که در این گاه شمار نیامده و نویسنده و نویسندگان آن امان نیافتند تا بنویسند و یا حق حیات نیافتند تا ببینند و بنویسند. آنچه تاکنون منتشر کردیم، سند تحقیقی بسیار ارزنده ای بود و هست که در سال 1349 توسط حزب توده ایران منتشر شد و بی شک محقق بزرگ تاریخ و ادبیات ایران "احسان طبری" در نگارش و تدوین آن نقش اصلی را داشته است. ما توصیه می کنیم این گاه شمار را با دقت کامل، نه یکبار و بارها بخوانید و در تکثیر و انتشار آن در داخل کشور همت کنید. نباید اجازه داد تاریخ واقعی ایران زیر انبوهی خرافات و تحریفات مذهبی-حکومتی دفن شود. این گاه نامه، کارنامه افتخار یک ملت است.

قیام خادوردی

پس از انقلاب اکتبر جنبش های وسیع دهقانی شمال و شرق خراسان را در بر گرفت. دهقانان کرد ساکن شمال خراسان به رهبری خادوردی نام که قبلاً چوپان یکی از خوانین زعفرانلو بود، قیام کردند. این جنبش در نواحی دیگر خراسان نیز تأثیر کرد. قیام از شهر شیروان که مرکز آن بود تجاوز کرد و نواحی قوچان و باجگیران را در بر گرفت. قوام السلطنه استاندار خراسان با عده ای از سران ایلات کرد و بلوچ این جنبش را سرکوب کردند (اوت 1920 م).

قیام کلنل

کلنل محمد تقی خان پسیان عضو حزب دموکرات، افسر برجسته ژاندارمری بود که از لحاظ ایدئولوژی دارای افکار انقلابی خرده بورژوائی، مخالف حکومت اشراف، طرفدار حکومت دموکراتیک و در سیاست خارجی مخالف نفوذ انگلیس ها بود. کودتای حوت 1299 سیدضیاء الدین و پیدایش رضا خان سردار سپه که ظاهراً قرارداد 1919 را لغو و اشراف و اعیان و

عده ای از فنودال ها را زندانی کردند، ابتدا کلنل را امیدوار کرد، اما با سرکارآمدن قوام السلطنه که کلنل او را به خوبی می شناخت این امید به یأس مبدل شد و او را به قیام واداشت. کلنل با قوای مسلح خود و با یاری عده ای از آزادیخواهان، منطقه خراسان را از حیطه اقتدار حکومت مرکزی رهاوند، کمیته ای از نمایندگان طبقات مختلف بنام "کمیته ملی" تشکیل داد. این کمیته با شعار اصلاحات ارضی به روستا رفت، ولی دست به اقدامات اساسی نزد قوام السلطنه که با سران عشایر فنودال های محلی روابط دوستانه داشت، آن ها را علیه کلنل تحریک کرد و آتش فتنه را از هر طرف برافروخت. کلنل که مردی دلیر و بی پروا بود در زد و خوردی با اکراد شخصا در نبردی نابرابر شرکت کرد و کشته شد. سپس قوای دولتی که مدتها منتظر فرصت بودند به مشهد وارد شدند و به این طریق قیام سرکوب گردید. کلنل که زمانی به کمک آلمان ها امیدوار بود، پس از انقلاب اکتبر جانبداری جدی حکومت جوان شوروی گردید و احساسات بسیار دوستانه ای از خود در نطق هایش نسبت به این حکومت نشان داد.

قیام لهاک خان باوند

در سال 1926 پادگان بجنورد تحت فرماندهی ستوان لهاک باوند (سالار جنگ) مسلحانه قیام نمود. پشتیبان این قیام توده های دهقانی بودند که خاطره جنبش دهقانی خراسان و مبارزه خاوردی کرد را به یاد داشتند. مهمترین شعار این قیام مصادره و تقسیم بلاعوض املاک بین دهقانان بود. شعارهای دیگر تغییر مالیات ها به نفع پیشه وران و کسبه شهرها، برقراری مالیات بر عایدات، استقرار حکومت جمهوری و قطع نفوذ انگلیس ها بود. این قیام از طرف دولت با کمک انگلیس ها که هواپیماهای خود را بکار انداختند، در 18 ژوئیه 1926 فرو نشانده شد و لهاک خان به اتحاد شوروی پناه برد.

قیام لاهوتی

ماژور (سرگرد) لاهوتی از دموکرات های با سابقه ای بود که در دوره "مهاجرت" به ترکیه رفت و پس از پایان جنگ و خاتمه جنبش خیابانی بازگشت، مورد عفو واقع و در ژاندارمری تبریز با درجه سرگردی پذیرفته شد. در این موقع رضاخان (سردار سپه) در مقام انحلال ژاندارمری و الحاق آن به نیروی قزاق به منظور ایجاد ارتش متحد الشکل برآمد. این اقدام را بیشتر افسران ژاندارمری دنباله سیاست انگلستان برای قبضه کردن ارتش ایران می دانستند. علاوه بر این رفتار مستبدانه رضا خان وزیر جنگ را، در مقابل مجلس و دولت ناقض قانون اساسی می شمردند. از این رو چند نفر از افسران ژاندارمری و از جمله آن ها لاهوتی در ماه حوت 1300 نقشه قیامی را بدست افراد ژاندارمری که مدتها حقوقشان نرسیده بود، کشیدند. این افسران ابتدا با افراد فرقه دموکرات که پس از قتل خیابانی مترصد فرصت بودند، تماس گرفته موافقت آن ها را جلب و در یک حمله موفقیت آمیز قسمت مهمی از شهر تبریز را تسخیر کردند و به تمام شهرستانها پیروزی و قیام خود را اطلاع دادند و آن ها را از نیات ضد استبدادی و ضد استعماری خود مطلع نمودند. اردوی دولت در خارج شهر و بعضی از محلات مقاومت می کرد و به حمله نمی پرداخت. سرانجام جنگ سختی بین طرفین درگرفت و بعلت آمادگی افراد ژاندارم نیروی دولتی پیروز شد و لاهوتی به اتحاد شوروی پناهنده و قیام سرکوب گردید.

قیام پادگان سلماس

در سال 1926 میلادی سربازانی که مدت ها حقوقشان پرداخت نشده بود در شهر سلماس (شاهپور کنونی) قیام کردند، عده ای را از میان خود به رهبری انتخاب و شهر خوی را

تصرف کردند. قسمتی از پادگان خوی بدان ها پیوست و هدف قیام از تقاضای حقوق تجاوز کرد و شعارهای دهقانی موضوع اصلی قرار گرفت. دولت پس از اعزام نیروی بزرگی از تبریز و پادگان های اطراف این قیام را سرکوب و رهبران آن را اعدام کرد.

بدین ترتیب دفتر قیام های مسلح و جنبش های وسیع خلقی بسته شد و حکومت دیکتاتوری رضا شاه مستقر گردید. تنها جنبشی که به فعالیت خود ابتدا به طور نیم علنی و سپس مخفی ادامه داد حزب کمونیست ایران بود. حزب کمونیست پس از شکست انقلاب گیلان مرکز خود را به تهران منتقل کرد و به تاسیس شعب خود در ولایات دست زد و تا استقرار سلطنت پهلوی از مختصر آزادی استفاده کرده به تلفیق کار علنی و مخفی پرداخت، اتحادیه های صنفی و کارگری بوجود آورد و در درون حزب اجتماعیون دست به فعالیت سیاسی زد. روزنامه هائی وابسته به حزب و اتحادیه های به رهبری حزب منتشر گردید که نقش تبلیغاتی موثری ایفا کردند. حزب کمونیست ایران از همان آغاز عضو انترناسیونال سوم (کمینترن) گردید و از کمک های این سازمان بهره مند شد، ولی در این بین سردار سپه که مدتی تا حدی بدیده اغماض به جنبش های دموکراتیک می نگریست و هنوز آن نیرو را نداشت که در تمام جبهه ها بجنگد، پس از پیروزی در سایر جبهه ها و رسیدن به مقام سلطنت حمله خود را علیه نهضت کارگری ایران آغاز کرد. در جنوب، در اصفهان، تبریز و مشهد به اتحادیه های کارگری هجوم بردند و آن ها را متلاشی کردند. عده ای از سران حزب کمونیست و اتحادیه ها توقیف گردیدند و سپس "قانون" کذائی 1310 از مجلس دستوری رضا شاه علیه جنبش کارگری به تصویب رسید.

پنجاه و سه نفر

حکومت دیکتاتوری رضا شاه با سیستم پلیسی خود از هرگونه اجتماع ولو بعنوان مذهبی جلوگیری نمود و هر جنبش را ولو هر قدر کوچک بود با زندان و اعدام سرکوب کرد. شرایط فعالیت برای حزب کمونیست بسیار دشوار شد. قسمت مهمی از نیروهای فعال حزب در زندان ها از کار افتادند. قوای تازه و متدهای نوی برای ادامه کار لازم بود. در این موقع است که دکتر ارانی و چند نفر دیگر از یاران او به ایران آمدند و با همکاری چند نفر از اعضای با سابقه حزب کمونیست دست به فعالیت زدند. بدین ترتیب فعالیت تبلیغاتی و تربیت کادرهای جوان آغاز گردید. در دانشکده ها و دانشسرای عالی جنبش دانشجویی که چند بار دست به اعتصاب زد به رهبری کانون جدید حزب کمونیست، بوجود آمد. جنبش کارگری می رفت رونق تازه ای بگیرد که در نتیجه بعضی اشتباهات سازمانی در سال 1316 پلیس این سازمان نو بنیاد را کشف کرد.

ارانی و یاران او وعده ای از کسانی که با آن ها ارتباط و آشنائی داشتند توقیف و محکوم گردیدند. دکتر ارانی بدست پلیس در زندان از پای درآمد و بقیه یاران او تا ورود ارتش سرخ به ایران و فرار رضاشاه در زندان های مناطق بد آب و هوای جنوب و قصر قاجار در حبس ماندند و عده ای از آن ها در جریان تشکیل حزب توده ایران در سال 1320 نقش قابل توجهی ایفاء کردند.

نتیجه گیری

از تصویر ناقص و بسیار فشرده ای که از جنبش ها و قیام های مردم ایران در جریان تاریخ دو هزار و پانصد ساله آن داده شد، می توان به خوبی دریافت که مردم سرزمین ما ایران هیچگاه از نبرد علیه استعمار و استبداد و غارتگران و ستمگران خارجی و داخلی از پای ننشستند. نیروی واقعی در تمام نبردها قطع نظر از اینکه چه طبقه و یا شخصی به قدرت رسیده، همواره توده های مردم بوده اند. توده ها نقش اساسی را در زندگی اساسی بازی می کنند و بدون فعالیت آن ها جامعه و قبل از هر چیز انقلاب اجتماعی غیرقابل تصور است.

قدرت اصلی محرکه انقلاب همیشه توده ها بوده و خواهند بود. هر حزب سیاسی که از توده های مردم برید و رابطه خود را با آن ها از دست داد تبدیل به فرقه محدود و در بسته ای می شود که وجود و عدمش یکی است. تجربه تاریخ بطور وضوح نشان می دهد که تنها راه پیروزی انقلاب، آگاه کردن، متشکل کردن و به نبرد کشیدن توده هاست. این راهی است پیمودنی ولی بسیار دشوار و پرپیچ و خم. این راه را باید پیمود و از تجربه تاریخ درس گرفت.